

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

یادداشت: مواضع پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" را در قبال "تغییر" رئیس جمهور در ایالات متحده امریکا اعلامیه پورتال که به همین مناسبت نشر میگردد؛ نمایندگی می نماید. نشر نظرات متعدد در قبال این "تغییر" احترام مارا به امر آزادی عقیده و بیان می رساند.

پورتال AA-AA

موسوی

۰۵.۱۱.۰۸

## "اوبا ما" نیست!

کشور اشغال شده، حاکمیت یک اداره مستعمراتی و مزدور بیگانه، سرکوب خونین مردم، فقر، مرض، عدم امنیت، بیداد مواد مخدر و قاچاق، حاکمیت بی چون و چرای اسلام سیاسی بر حیات و ملمات ملیون ها انسان در بند و دردمند جامعه وده ها مصیبت و فاجعه دیگر همه عواملی اند، که هر فرد از افراد جامعه ما را به علاوه آن که از اوضاع کنونی متنفر و منزجر می سازد؛ "تغییر" وضعیت کنونی را در نزد آنها به رویای مقدسی مبدل می نماید. مگر با تاسف از آنجائیکه طی این سه دهه، بیشتر از آنچه خود سرنوشت خویش را رقم زده باشیم دیگران برای ما رقم زده اند؛ بدون آنکه به نقش خود در تغییر پدیده ها باورمند و حتما متوجه باشیم، هر خرمهره را درشایان فرض نموده به امید رسیدن به کاروان مهدی موعود زمانی به دنبال این دجال به راه می افتیم و زمانی هم به دنبال آن دجال هر نفیری را آوای داوودی و هر زخرفی را وحی منزل وده فرمان الهی پنداشته، کمتر "خضر کاذبی" است که ما به امید رسیدن به آب حیات خیالی به دنبال آن راه نیفتاده و بدان وسیله باسر در باتلاق اسارت و بردگی نغلتیده باشیم. یکی از همان موارد "دخیل بستن" به پیروزی "اوباما" است در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا.

وقتی می بینیم یک دورگه سیاه پوست که پدرش به عنوان محصل در امریکا وارد شده و بعد از ازدواج با یک دختر خانم سفید امریکائی و پیدا کردن یک طفل دوباره به وطنش برمی گردد و مادرش ضمن ازدواج مجدد با یک اندونزیائی فرزندش را مدتی باخود و بعداً نزد والدینش می گذارد و این طفل در غیاب پدر و مادر بزرگ می شود – آنهم چه بزرگی – بدون اینکه خواسته باشیم، مشابهت های زندگانی رقت بار ما با آنچه در ذهن خود نسبت به زندگانی یک یتیم بچه داریم پل احساسی بین ما به وجود می آورد، به خصوص وقتی می بینیم که ملیون ها انسان تحقیر شده ورنج کشیده به خاطر پیروزی وی از هیچ نوع فداکاری و از خودگذشتگی دریغ نمی ورزند، میرهن است که عواطف و احساسات ما به غلیان آمده، پیروزی وی را پیروزی خویش دانسته به همدیگر تبریک می گوئیم. سیاهان و دورگه ها ضمن رقص و پایکوبی تقریباً در بسیاری از کشور های جهان آنرا به مثابه خیر مرگ تبعیض نژادی تلقی نموده آخرین پیروزی جنگ داخلی امریکا معرفی میدارند در این میان صدای باریک راسیست ها که به صورت شوخی از سیاه رنگ کردن "کاخ سفید" صحبت به میان می آورند، حتما نمی تواند به مثابه یک جوک هم لبخند بر لبان کسی بیاورد. اگر خواسته باشیم تمام این حالات را در دو کلمه ارزشیابی نمائیم باید بنویسیم: زهی خوش باوری!

هر چند معلومات ما در رابطه با چند و چون خانواده مادری "اوباما" تقریباً هیچ است، فرض را بر شناخت ظاهر خویش قرار داده او را همان یتیم بچه مظلومی می دانیم که با هزار مشقت و بی خانمانی بزرگ شده و گیریم که خاستگاه طبقاتی "اوباما" همان است که ظاهر امر بیانگر آن است، یک یتیم بچه که در پشت دروازه پدر کلان و مادر کلان به لقمه نان و محلی برای خواب رسیده، با پوست و گوشت خود با درد ورنج آشنا می باشد. برای آنجیکه عادت کرده اند پایه قضاوت

شان را بر ظواهر اشیا استوار سازند؛ همین مقدار کفایت تا بار دیگر به دنبال این "خضر کاذب" به راه افتیده روزی چند خود و خلق الله را با آن سرگرم سازند. مگر اساس مسئله این نیست که خاستگاه طبقاتی وی کدام است، بلکه باید دید در طی دوران فعالیت سیاسی خود موضع گیری طبقاتی وی چه بوده و به خاطر تامین منافع طبقاتی کدام طبقه ای سوگند خورده است. دقت در پاسخ به این سؤال است که تمام امید ها و دخیل بستن ها به "اوباما" به مانند یک حباب از هم دریده و چیزی از آن باقی نمی ماند.

چه "اوباما" به مثابه فردی از افراد یک جامعه سرمایه داری آنهم بالاترین شکل آن یعنی امپریالیستی، به مکتب رفته ، درس خوانده ، درجه دکترای حقوق را به دست آورده ، سناتور ایالتی ، سناتور دولت فدرال و اکنون هم رئیس جمهور منتخب در بزرگترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان می باشد. در تمام این مراحل او بارها به قانون اساسی کشورش سوگند خورده و تعهد نموده است که به آن وفادار باشد. سوگند به قانون اساسی یعنی سوگند به تقدس "مالکیت خصوصی"، یعنی سوگند به حفظ "منافع" امپریالیزم امریکا ، یعنی سوگند به حفظ منافع و حاکمیت سرمایه های انحصاری، یعنی سوگند به حفظ منافع استعماری امپریالیزم امریکا، یعنی سوگند به حفظ بازار های فروش اسلحه امریکائی، یعنی سوگند به حفظ مستعمرات نوع جدید امریکائی.

حال شما بگوئید کسی که در تمام دوران اشتغال بر مبنای اعتقادات سیاسی چنین سوگند هایی را خورده باشد، می تواند به غیر از چاکر سرمایه امپریالیستی، کس دیگری باشد؟ کدام عقل سلیمی می تواند باور نماید که در کشور C.I.A کسی پیداشود که دشمن سرمایه بوده و برای خلقهای جهان کاری نماید، این توهم را باید از کله بیرون ریخته باقاعطیت گفت: "اوباما" نیست!

"اوباما" نیکه زمانی یتیم بچه بیش نبود و می توانست با سیاهان هم رنگش گشت و گذار نماید، دیگری "اوباما"ی کوچه و بازار نه بلکه "اوباما"ی وال ستریت ، مجتمع های اسلحه سازی ، کمپنی های نفتی و الیگارش مالی می باشد ، ورنه آنها هزینه انتخاباتی معادل یک میلیارد دلاری وی را متقبل نمی شدند. این درست است که صدها هزار سیاه، دورگه ، خارجی و بی پناه امریکا از جان و دل برای وی تپیدند و از بام تاشام زحمت کشیدند تا وی را سوار بر شانه های خونین راهی کاخ سفید نمایند مگر از همین لحظه به بعد او به مثابه خادم سرمایه امپریالیستی باید به فکر ادای سوگند و بر آوردن تعهدات انتخاباتی خویش ، تعهدات انتخاباتی که برای مردم کوچه و بازار تا حال مکتوم مانده و تا آخر عمر نیز مکتوم خواهد ماند؛ باشد.

"اوباما" شعار مرکزی خویش را در تمام دوران مبارزات انتخاباتی "نیاز به تغییر" معرفی می نمود. این شعار در حقیقت درک درست وی را از زمان کاندید شدن می رساند، زیرا او به مانند صدها میلیون انسان دیگر در داخل و خارج از امریکا می دید :

- رویای نظم نوین جهانی به کابوس شدیدترین بحران اقتصادی در چند دهه اخیر مبدل شده است،  
- به اصطلاح جهان یک قطبی دیگر محلی از اعراب نداشته، گذشته از حریف دیروزی حتی آخند بچه ها هم از وی حساب نمی برند،

- اعتبار داخلی رژیم به صورت مطلق از بین رفته باوجود برخورد های امنیتی خشن مردم عادی امریکا دیگر تاب تحمل استبداد رژیم بوش را از دست می دهند، خیزش دوسال قبل "سیاتل" می توانست طلایه خیزش های دیگری باشد،  
- متحدین بین المللی رژیم بوش ، روزتاروز از وی فاصله گرفته هیچ بعید به نظر نمی رسد که به ضرر امپریالیزم امریکا اتحاد های دیگری به وجود بیاید، تشکل گروه شانکهای، فاصله گیری انگلیس از سیاست های امریکا، و دلاربائی خانم مرکل و ساراکوزی برای روسها بعد از اشغال گرجستان،  
- پذیرش شکست آشکار نظامی در قبال اشغال افغانستان و عراق و خطر غرق شدن بیشتر آن در باتلاق جنگهای آزادیخواهانه،

- واحد تر از همه بی اعتباری و آماج نفرت خلقهای سراسر جهان قرار گرفتن اداره بوش به ویژه شخص "جورج دبلیو بوش" که تجسم رویای یک قطبی شدن جهان بود به تجسم ننگ و نفرت خلقها علیه نظام سرمایه و ...

آنچه را "اوباما" به مثابه "ضرورت تغییر" می دید همین هائی بود که در فوق تذکار یافت که الزاماً نمی تواند به آنچه ما به مثابه ضرورت احساس می نمایم مطابقت داشته باشد. اگر "اوباما" از "تغییر" در زمینه بحران مالی یاد می نماید، صرف نظر از آنکه بحران ساختاری سرمایه امپریالیستی را نه داروست و نه هم چاره و هیچ مسیحا نفسی را هم یارای علاج درد بی درمان آن نیست، وی خواهد کوشید تا با سازماندهی یک سیستم جدید غارت از کیسه مردم عادی به نجات بانکها و کارتلها بپردازد، چنانچه در تمام دوران مبارزه انتخاباتی فقط همان را تکرار نمود که رقیب انتخاباتی وی گفته بود و یا مشاورین مالی بوش نشخوار می نمودند.

خلاف تصور آنچه از افراد که فکر می کنند با آمدن "اوباما" یک نان آنها در داخل امریکا دنوان خواهد شد، او نیز کلید های بهشت خیالی را با خود نداشته از لحاظ اقتصادی برای مردم چیزی به ارمغان نخواهد آورد زیرا او در زیر فرمان سرمایه امپریالیستی قرار داشته و نمی تواند فراتر از حدود معینه پا گذارد.

در رابطه با مناسبات بین المللی او خواهد کوشید تا بر رخسار ترک برداشته عجزه هزار داماد نظم نوین جهانی سرخاب و سفیداب جدیدی بپاشد، صرف نظر از آنکه چنین تلاش هایی در صورت موفقیت احتمالی به ضرر خلقهای

جهان و تحکیم سیادت امپریالیستی منجر خواهد شد، هیچ حاصلی برای نجات مردم جهان از فقر، جنگ و بی خانمانی نداشته به زندگانی مشقت بار آنها ندوام بیشتر خواهد بخشید.

به همین سان می توان در رابطه با افغانستان و عراق نیز انتظاری بیشتر از سلفش از وی نداشت و آنهم به خاطریکه: آنها نیکه با اقتصاد سیاسی آشنائی دارند به نیکویی می دانند که امروز سرمایه بر مبنای ساحه های مختلفی که در آن تمرکز یافته تقسیم گردیده به صورت کلی در زبان اقتصاد سیاسی از آنها به نام "جناح" های سرمایه یادآوری می گردد مانند جناح سرمایه نظامی، جناح سرمایه نفتی، جناح سرمایه مالی (بانکی و صنعتی)، به اصطلاح سرمایه تفریحی شامل قمار، سکس و مواد مخدر و سایر جناح های سرمایه.

تا جائیکه از تاریخ انتخابات ایالات متحده امریکا بر می آید در تعیین رؤسای جمهور بیشتر از سایر جناح ها، جناح سرمایه نظامی، نفتی و مالی در رقابت با همدیگر قرار داشته به علاوه آنکه بیشترین کمک های انتخاباتی را به کاندیدهای مورد نظر خویش انجام می دهند، تمام تلاش لازم را هم می نمایند تا کاندید مورد نظرشان به کاخ سفید راه یافته منافع آزمندانة آنها را برآورده سازد. کاندید های ریاست جمهوری نیز در جریان انتخابات تعهدات خویش را به جناح مشخصی از سرمایه قسمی ابراز می دارند که با تاسف به علاوه مردم کوچه و بازار حتا برخی از روشنفکران نیز نمی توانند بین آن جمله گفته شده و تعهدات جناحی کاندید رابطه قایم نمایند. به صورت مثال وقتی یک کاندید ریاست جمهوری ضمن صحبت از حفظ برتری تکنولوژیک امریکا سخنی به میان می آورد به صورت مستقیم چراغ سبز به جانب سرمایه صنعتی و جناح های مکمل دیگر نشان می دهد در حالیکه وقتی یک کاندید بر حفظ برتری نظامی به صورت مستقیم و یا تلویحی اشاره می نماید، درب باغ بهشت غارت خلقها را بر روی سرمایه نظامی می گشاید. به همین سان در سایر موارد.

این هم بر هیچ کسی پوشیده نیست که بوش و باندش ضمن حمایت از سرمایه نفتی با هزار و یک رشته به سرمایه نظامی نیز وابسته بوده، این باند طی دوران حاکمیت شان بیشترین خدمت را به این دو جناح سرمایه انجام دادند. شاهد ادعای ما جنگهای خونین افغانستان و عراق و قیمت سرسام آور نفت در طی این دوران سیاه است.

برگردیم به اینکه "اوباما" نیست.

"اوباما" از همان آغاز کاندید شدن ضمن آنکه صریح و روشن صحبت از اقتدار امریکا نمود و دولت بوش را به خاطر زیر سؤال بردن این اقتدار، انتقاد کرد در رابطه با قضیه افغانستان اراده خویش را به عرض تقویت قوای نظامی بیشتر بیان داشت، به همین سان با بیان اینکه "تروریست ها را در خانه شان باید تعقیب نمود" غیر مستقیم به سرمایه نظامی امریکا درب باغ گسترش جنگ در ایران و پاکستان را نیز باز نموده خاطر آنها را از بابت سرمایه گذاری های آنها جمع نمود. با در نظر داشت همین تاکیدات مکرر است که جنرال ۴ ستاره امریکائی "کالین پاول" به مثابه معتمد ترین فرد جناح سرمایه نظامی حمایت خویش را از "اوباما" اعلام داشت. هر چند برای آنانیکه فقط ظاهر قضایا را می توانند ببینند، این حمایت بیشتر به خاطر اشتراک آنها در رنگ جلد خلاصه شد، مگر واقعیت قضیه انطور نبود، بلکه "کالین پاول" جمهوری خواه از طرف مجتمعه های تولید نظامی حمایت رسمی جناح سرمایه نظامی را از وی ابراز داشته به تابعین این جناح فهماند که نام چه کسی را از صندوق های رای بیرون نمایند.

اکنون "اوباما" وقتی براریکه قدرت تکیه می زند نمی تواند به غیر از تامین منافع غارتگرانة سرمایه نظامی سیاست دیگری اتخاذ نماید. شاید در اینجا سؤالی مطرح گردد که چرا "اوباما" بلی و چرا "مک کین" نه؟

در پاسخ به چنین پرسشی باید گفت: سرمایه در جریان غارت خلقها به نیکویی دریافته که بهترین مزدور بی پایه ترین و کم همت ترین آن است. بدان معنا که حین خدمت به راست، آنانیکه به چپ اشاره می دهند و به راست می روند ده هابار مفید بودن خویش را نسبت به طرف مقابل به اثبات رسانیده اند. نمونه های بارز و برجسته آنرا می توان در راست روی هائی جناح چپ سرمایه S.P.D. در آلمان زمان شرودر، حزب سوسیالیست فرانسه در زمان میتران، حزب کارگر انگلستان در زمان بلیر و حزب دموکرات امریکا در زمان کلینتون مشاهده نمود. این احزاب که از جانبی نقش همان "خضر کاذب" را بین توده های مردم به عهده می گیرند از جانب دیگر با هزاران رشته مرئی و نامرئی به سرمایه وابسته بوده در همه حالت سوار بر حمایت مردم و دادن شعارهای چپ، تخم هایشان را در سبد جناح راست سرمایه می گذارند. به همین دلیل جناح های مختلف سرمایه از بین کاندیدا های متعدد دست نوازش بر یتیم بچه مورد نظر ما کشیده و باز قدرت را بر تارک وی می گذارند. زیرا آنها به یک مزدوری نیاز دارند که اهداف آنها را برآورده منافع آنها را تامین نماید آنچه در این میان کمترین ارزشی ندارد رنگ جلد و خاستگاه طبقاتی متقاضی است. به همین گفته معروف "انها موش می خواهند به رنگ گربه و سیاهی و سفیدی آن اهمیتی قایل نیستند".

و اما اینکه این انتخاب چه تاثیری بر افغانستان و جهان خواهد گذاشت، اگر بررسی تاثیرات این انتخاب را بر جهان به زمان دیگری موکول نمایم به صورت فشرده می توان یاد آوری نمود:

– بر طبق گفته "اوباما" که خواستار اعزام سربازان بیشتری به افغانستان است، جنگ، ویرانی و کشتار به مقیاس های بیشتری در کشور ما ادامه خواهد یافت،

– هرگاه باند "کرزی" در جریان انتخابات نتوانسته باشند از درک پول های بادآورده و خون پولی مردم ما چیزی به کیسه "اوباما" بریزند و اکنون هم در صدد جبران خساره نباشند، شاید شاهد گزینش غلام های جدیدی بر اریکه قدرت در افغانستان گردیم،

- با تکیه بر حمایت ملیونها فریب خورده امریکائی هیچ دور از انتظار نخواهد بود هر گاه دامنه جنگ از افغانستان به استقامت ایران و پاکستان گسترش یابد.  
در یک کلام هیچ انتظاری نمی توان از "اوباما" ها داشت، ما فقط یک شانس داریم و این شانس را هم نه "اوباما"ئی برای مان می آورد و نه هم "مک کینی" بلکه آن شانس با تکیه به نیروی خود سرنوشت خویش را رقم زدن است، امریکه چگونگی تحقق آن دفتر های جداگانه ای نیاز دارد.